

مقدمه / ۹

فصل اول

مگه سیبل شما نونوایی داره؟ / ۱۴

آقا شما کی سیبل درآوردید؟ / ۱۹

سلام سیب کوچولو / ۲۷

فصل دوم

بابابزرگ سیبل پروانه‌ای / ۳۲

پروانه‌ها و گنجشک‌ها روی سیبل‌های بابابزرگ / ۴۱

قدم‌تان روی چشم / ۵۰

سلام گنجشک کوچولو / ۵۸

فصل سوم

در سایه‌ی سیبل‌های بابابزرگ / ۶۴

می‌روم عذرخواهی کنم / ۷۳

نقشه‌ی دقیق / ۸۳

فصل چهارم

بابابزرگ سیبل موکتی / ۹۶

آقای سیبل جارویی خوبه؟ / ۱۰۳

سلام آقای استاندار، شما چند نفری؟ / ۱۰۷

سبیل بابابزرگم را ببینید!

من در این داستان همه چیز را ننوشته‌ام. اولش خاله شهرزاد گفت بنویس.
من گفتم: «من نوشتن بلد نیستم. چه جوری باید بنویسم؟» خاله گفت:

«همین جوری که می‌خواهی یک چیزی را برای بقیه تعریف کنی!»
اگر می‌خواهید بدانید خاله کیست، باید صبر کنید. داستان را که بخوانید
خاله خودش می‌آید توی داستان. من فقط چیزهایی را ننوشته‌ام که درباره‌ی
سبیل بابابزرگ است. یک جاهایی را دلم نمی‌خواست بنویسم. خاله شهرزاد
گفت: «بنویسی بهتر است.»

من هم نوشتم.
بعدش خاله شهرزاد گفت: «این‌ها را ننویسی که کسی نمی‌فهمد ما
چه کار کرده‌ایم.»

اگر می‌خواهید بدانید کجا را می‌گویم، کتاب را بخوانید تا برسید به
"هیئت‌مدیره‌ی خل و چل‌ها". یک چیزهایی را هم توی دلم نگه داشته‌ام.
به بابابزرگم قول دادم که توی دلم نگه دارم. اولش این جوری بود که توی

